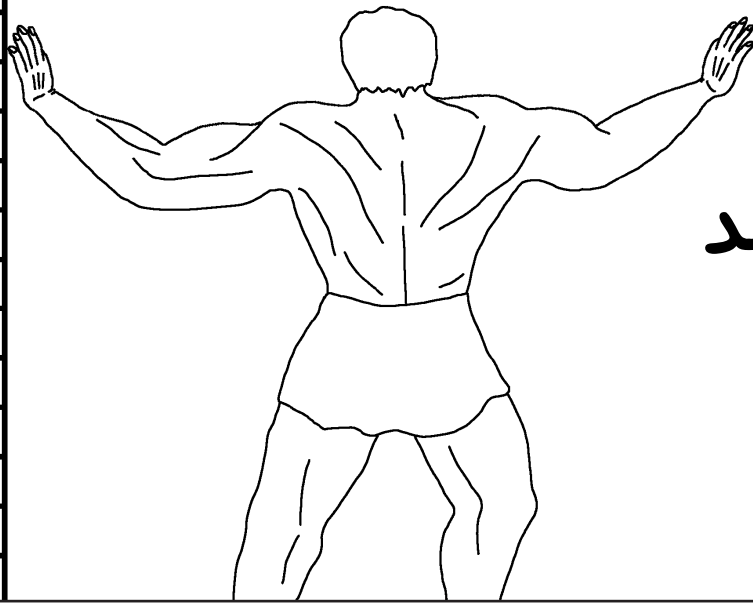


# کتاب مقدس برای کودکان تقدیم می کند



سامسون،  
مرد قدرتمند  
خدا



در زمان های قدیم، در سرزمین اسرائیل، مردی به نام  
مانوخ زندگی می کرد، او و همسرش فرزندی نداشتند، یک  
روز فرشته خداوند بر همسر مانوخ ظاهر  
شد و به او گفت: "تو صاحب یک فرزند  
خاص خواهی شد."



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Janie Forest

Alastair Paterson

بازگویی از: Lyn Doerksen

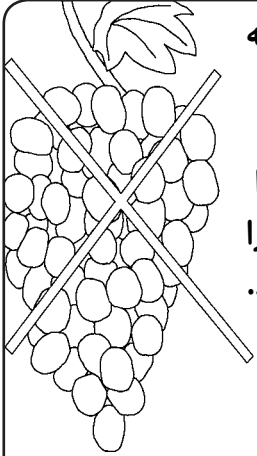
ترجمه شده توسط: آرمین باقری

ناشر: Bible for Children

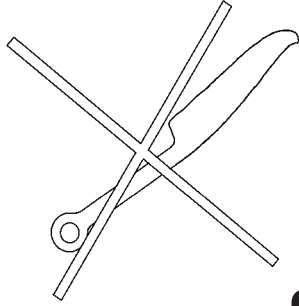
[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2021 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



فرشته خداوند به مانوخ گفت که این بچه هیچ وقت نباید موهای سرش را کوتاه کند، هیچ وقت نباید الکل بنوشد و او نباید غذاهای نجس بخورد. خداوند او را انتخاب کرده تا پادشاه شده و اسرائیل را رهبری نماید.



4

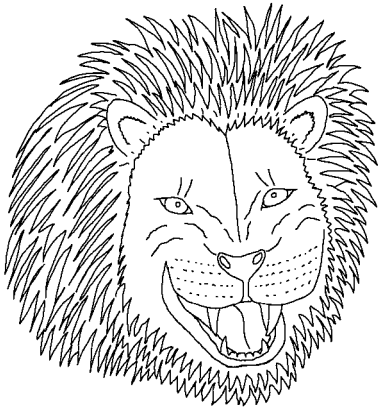
همسر مانوخ این خبر خوب را به همسرش گفت. مانوخ به درگاه خداوند التماس کرد و گفت: "خداوندا، دوباره فرشته‌ات را نزد ما بفرست تا به ما بگوید با کودکی که قرار است به دنیا بیاید چگونه رفتار کنیم."



3

پس آن زن، پسری به دنیا آورد و نام او را "سامسون" گذاشت. کودک بزرگ شد و خدا به او برکت داد و روح خدا او را به شوق می‌آورد.

سامسون بسیار قوی شد، روزی او با دستهای خالی با یک شیر جوان جنگید و او را کشت.



6

مطمئناً قوم خدا به کمک احتیاج داشتند، آنها خداوند را فراموش کرده بودند، آنها توسط دشمنان فلسطینی شان مورد آزار قرار می‌گرفتند. اما وقتی مردم دعا کردند خدا شنید. او این کودک را فرستاد تا قویترین مرد دنیا شود.

5



هیچکس نتوانست جواب معما را حدس بزند، اما همسر جدید سامسون که یک فلسطینی بود جواب را به دوستان خود گفت. این کار سامسون را بسیار عصبانی کرد.

8



چندی بعد، سامسون عسل را از کندوی زنبورهایی که در میان لاشه شیر لانه کرده بودند برداشت و خورد. او یک معما طرح کرد؛ از خوردن خوراک بیرون آمد و از زور آور شیرینی.

7

سپس سامسون روباهان را در میان گندمزارهای فلسطینیان رها کرد.



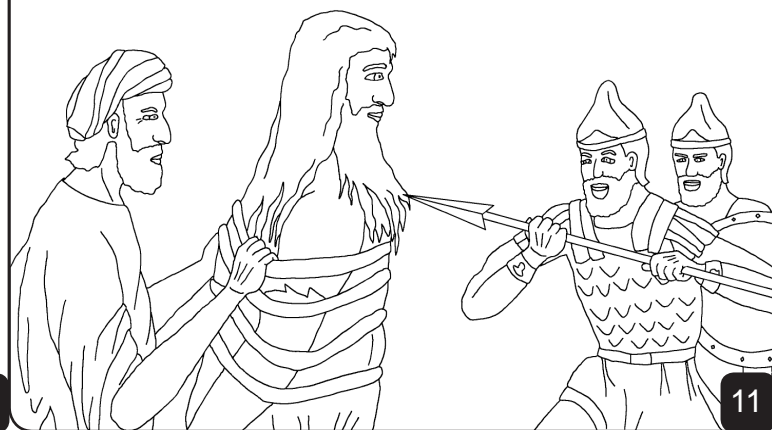
او زمانی که متوجه شد فلسطینیان همسرش را به ازدواج بهترین دوستش درآوردند بیشتر عصبانی شد. او نقشه انتقام کشید. اما چطور؟ اول سامسون سبب روباه را گرفت، دُمهای روباهان را دو به دو به هم بست و میان هر جفت دُم، مشعل آتشی قرار داد.



اما روح خدا به کمک سامسون آمد. او طناب‌ها را پاره کرد و استخوان تازه چانه‌الاغ مرده‌ای را یافت، و آن استخوان را برداشت و با آن هزار نفر از دشمنانش را کشت.



حالا فلسطینی‌ها می‌خواستند انتقام بگیرند. سامسون اجازه داد تا توسط فلسطینیان دستگیر شود.



اما سامسون عهد خودش را با خدا شکست. خداوند تا زمانی که او نیرو می‌داد که از او پیروی می‌کرد. یک روز سامسون راز قدرت خودش را به دلیله که به

جاسوس زیبا روی فلسطینی بود گفت. دلیله سر سامسون را بر روی پاهایش گذاشت

و یک نفر را صدا کرد تا هنگامی که سامسون خوابیده است موهای او را کوتاه کند.



فلسطینیان به دنبال سامسون بودند تا اینکه سرانجام یک شب او را در شهری به دام انداختند. آنها دروازه شهر را بستند و به کمین سامسون نشستند، اما سامسون نیمه شب از خواب بیدار شد و دروازه‌ها را از جا کند و روی شانهِ هایش بست و از شهر خارج شد.



سپس سربازان فلسطینی به اتاق خواب دلیله حمله کردند تا سامسون را دستگیر کنند. سامسون از خواب بیدار شد و با آنها سخت جنگید، اما دیگر قدرتی نداشت.



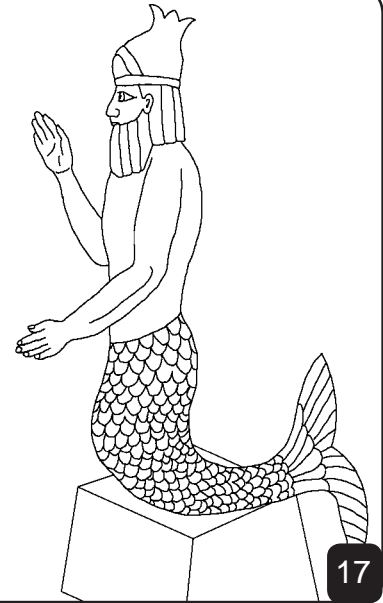
15

دشمنانش اون را دستگیر کردند و چشمانش را بیرون آوردند. او کور و ضعیف شده بود، سامسون برده فلسطینیان شده بود. آنها به او می خندیدند و بنده خدا را مسخره می کردند.



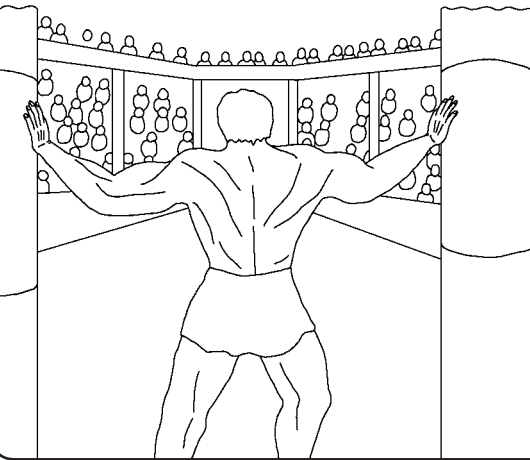
16

فلسطینیان بخاطر دستگیری سامسون جشنی برپا کردند، آنها بت خودشان "داجون" را ستایش می کردند که سامسون را به دست آنها تسلیم کرده بود. آنها در معبد داجون نوشیدند و شاد بودند. سپس سامسون را به نزد خودشان خواندند.



17

پسری سامسون را به همراه آورد و به او اجازه داد که به ستونهایی که در معبد قرار گرفته بود تکیه بدهد. اما موهای سامسون در زندان شروع به رشد کرده بود. حالا او نزد



خدا دعا کرد و گفت: "خداوندا فقط یکبار دیگر به من قدرت بده تا انتقام دو چشمانم را بگیرم."

18

آیا خدا دوباره به سامسون قدرت می دهد؟ آیا سامسون می تواند یک کار غیر ممکن را انجام بدهد؟ بله! بله! او زور زد و تقلا کرد، سامسون ستونهای محکم را از هم جدا کرد. معبد داجون به ویرانه ای تبدیل شد و هزاران فلسطینی به همراه سامسون مردند.



19

سامسون، مرد قدرتمند خدا

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

داوران بابهای ۱۳-۱۶

"کشف کلام تو نور می بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

20

داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ  
خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح  
پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری  
و از او بخواهی که گناهان تو را ببامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان  
من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و  
گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو  
زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو  
زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳:۱۶

22

14



60

21

پایان